



اصول فقه موجود، محور معینی ندارد/ دو دیدگاه مهم در اصول فقه

عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه تصریح کرد: بنده معتقدم ابتدا ساختار موجود اصول فقه باید تغییر کند و دارای محور شود. پس از آن باید مسائل و مباحثی بر اصول فقه افزوده شود.

عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه تصریح کرد: بنده معتقدم ابتدا ساختار موجود اصول فقه باید تغییر کند و دارای محور شود. پس از آن باید مسائل و مباحثی بر اصول فقه افزوده شود.

به گزارش خبرگزاری مهر، پیش از اجلاسیه و اصول فقه، ساختار جدید با توسعه گستره و با حضور طلاب و اندیشمندان دینی در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی برگزار شد.

آیت الله علیدوست مباحث خود را در این نشست با موضوع و طرح اصول فقه، ساختار جدید با توسعه گستره مطرح کرد. مباحث وی با نقدهای حجج اسلام آقایان: نیازی، فاکر میدی، اکبریان و قدوسی همراه بود.

آیت الله علیدوست در این نشست بیان کرد: بخش عظیمی از اصول فقه، اصول اندیشیدن و فهم و منطق و استفاده منضبط و فنی، از نصوص دینی است و هرگونه تغییری در اصول فقه (به عنوان دانشی تاریخی و مندی) باید منضبط و فنی باشد. ما در اصول فقه دو دیدگاه مهم داریم: دیدگاهی که اعتقاد دارد اصول فقه جامع و کافی و همه مسائل لازم هم بر اساس آن قابل استنباط است. طبق این دیدگاه تغییر، تکمیل و ترمیم در آن جایی ندارد. دیدگاه دیگر می گوید اصول فقه دچار نوعی تورم (هم در سطح و هم در حد مباحث) شده است و از حجم آن باید کاست. بنده معتقدم ابتدا ساختار موجود اصول فقه باید تغییر کند و دارای محور شود. پس از آن باید مسائل و مباحثی بر اصول فقه افزوده شود؛ البته این لزوماً به معنای افزایش حجم آن نیست؛ منظورم این است فردی که استنباط می کند (مستنبط) با تسلط بر همه آن چه در اصول فقه موجود است، در حین استنباط به حلقه های مفقوده و ای برخورد می کند که باید اصول آن را حل کند. در ادامه هم اشاره به توسعه گستره خواهم داشت.

در بحث ساختار اصول فقه، به نظرم ساختار موجود، محور معینی ندارد؛ به خصوص که کتاب و کفایه الاصول؛ به عنوان دارنده نقش اساسی، محوری ندارد که بتوانیم مباحث اصول را بر اساس آن ساماندهی کنیم، لذا ابتدا لازم است محور اصول فقه را پیدا کنیم و سپس بر اساس آن، مباحث را طبقه بندی کنیم؛ کاری که در نظریه جدید ارائه شده است.

نقد دیگر، ناتمام رهاشدن بسیاری از مباحث مطرح شده در آن است. ما باید بفهمیم بیان و کنندگان شریعت اعم از خدای متعال، پیامبر و ائمه معصومین (ع) چه هنجارهایی را رعایت می کردند و چگونه آن ها را بفهمیم.

نظریه بنده سه ساحت دارد: ساحت اول: تعیین محور به عنوان موضوع یا غرض؛ ساحت دوم: پرداختن به اشارات ناکافی یا ناتمام و لزوم گفت و گوهایی جدید و تمام کردن بحث و های بزرگان در همین اصول موجود؛ ساحت سوم: پرداختن به مطالبی که در اصول فقه بسیار کم و دامنه مطرح شده و باید به آن افزوده شود.

در بحث تعیین محور باید توجه داشت که اصول فقه، در خدمت فقه است و فقه دانش کشف شریعت است. پس محور اصول فقه باید کشف شریعت باشد. منظورم شریعت به معنی و الاخص (آن بخش از هنجارها که درباره صحت و بطلان احکام تکلیفی و وضعی بحث می کند) است نه شریعت بمعنی الاعم که مجموعه دین است.

در ساحت دوم باید گفت که اصول فقه ما مباحث زیادی را مطرح کرده است؛ ولی نتوانسته این مباحث را خوب باز کند. مثل بحث منابع؛ منابع ما قرآن، عقل، سنت معصوم و اجماع است. سؤال این و جاست که آیا مباحث موجود در اصول فقه ما درباره این منابع کافی است؟ قطعاً خیر. با دقت به دو کتاب رسائل و کفایه می بینیم که بحث بسیار ناقصی درباره قرآن به عنوان یک منبع مهم مطرح می شود. این و که آیا اطلاقات قرآن قابل تمسک است از بحث و هایی است که فقط رگه و هایی از آن را در کتب فقهی می بینیم و به و طور مفصل بحث نشده است. یا بحث و های دیگری مانند این و که سیاق در آیات قرآن چه حکمی دارد؟ قرآن از لحاظ زبانی، سخنی ادبی است یا رمزی؟ روش و شناسی استدلال ائمه به آیات قرآن چگونه است؟ رابطه آیات قرآن با روایاتی

که در تفسیر همان آیات آمده چطور است؟ این بحث یکی از بحث‌های بسیار مهم است که به اندازه کافی به آن پرداخته نشده است.

همچنین به نظرم آن‌چه در رسائل و کفایه و کتاب‌های اصول راجع به عقل صحبت شده کافی نیست. بحث اجماع و سنت معصومان (ع) نیز از این قاعده مستثنی نیست.

ساحت بعدی لزوم گفت‌وگوهای جدید است. نخستین بحثی که در این مسأله به آن می‌پردازیم بحث مصلحت است. بنده الزامی به این عنوان نمی‌بینم؛ لذا می‌گویم منبع‌واره. منبع‌واره‌ها سندیت ندارند؛ ولی ممکن است که کارایی‌های دیگری در نظام استنباط داشته باشند؛ مثل عرف.

به نظرم در اصول فقه موجود، مسأله عرف به اندازه کافی بحث نشده و کاربست‌های آن مشخص نیست. ما به همان چهار منبع معتقدیم؛ گرچه شاید تعبیر درستی نباشد؛ چون این‌ها اسناد و ادله هستند. برخی از این منبع‌واره‌ها نقش به‌سزایی در استنباط دارند؛ مثل استحسان اهل سنت. گاهی اوقات مثلاً استحسانی که بزرگان ما مطرح می‌کنند آن استحسانی نیست که آن‌ها می‌گویند. به‌نظرم این بحث باید در اصول فقه ما مطرح می‌شد ولو این‌که رد یا قبول می‌شد؛ چون استحسانی که آن‌ها می‌گویند درواقع رسیدن به یک دلیل خاص است که ما را از یک اقتضای عام خارج می‌کند. در این صورت ما نمی‌توانیم موضع صد در صد سلبی در مقابل آن بگیریم. اگرچه کلمه استحسان مثل قیاس خوشنام نیست.

بحث دیگر بنای عقلاست که به نظر من آن‌قدر این بحث مختصر است که باید آن را ملحق کرد به مباحثی که مفصل بحث شده است. در فقه نیز به بخش‌های برمی‌خوریم که باید در اصول فقه بحث‌های اساسی پیرامون آن بشود؛ مثلاً بحث حکم و اقسام حکم. این بحث باید جزو بحث‌های اصلی باشد.

بحث بعدی مقاصد است. نقش نصوص مبین مقاصد در استنباط ما کجاست؟ با توجه به این‌که بخش عظیمی از قرآن نصوص مبین مقاصد است، آیا نصوص مبین مقاصد در استنباط ما نقشی ندارد؟ نقش سندی، ابزاری یا تفسیری دارد؟ مهم نیست در نهایت ما به چه دیدگاهی برسیم؛ مهم این است که ما در اصول فقه به این مسائل توجه نماییم و دراین باره بحث کنیم؛ حتی اگر به این نکته ناصحیح برسیم که مقاصد هیچ نقشی در استنباط ندارد؛ نه سندی؛ نه ابزاری و نه تفسیری. مسأله دیگری که به نظرم باید وارد ساحت اصول فقه بشود، بحث روش‌شناسی اجتهاد است. روش استنباط در این‌جا مهم است. آیا روش فقیه تراکم ظنون است که از یک نوع انسداد شروع می‌شود؟

از جمله مواردی که باید به مسائل اصول فقه افزوده شود، بحث شئون بیان‌کنندگان شریعت است. بخش عظیمی از فقه ما باید به وظیفه مبینان شریعت بپردازد. در کتاب‌ها و مصلحت‌ها؛ یکسری شئون برای مبینان شریعت برشمرده‌اند. سؤال این‌جاست که آیا ما باید در همه مسائل با همین اصول فقه پیش برویم؟ آیا مثلاً متد استنباط ما در روایات جهاد و صلح غیر از متد استنباط ما باشد در روایات عبادات و معاملات؟

محور بعد بحث از مدارک و اسناد کشف و مباحث پیرامون آن است که در همین‌جا بحث تعارض اسناد مطرح می‌شود. محور سوم که بحث شک و نبود سند کشف شریعت و اصول عملیه است.

سپس حجت‌الاسلام‌ها؛ والمسلمین نیازی به عنوان ناقد اول گفت: به نظر بنده نظریه (تغییر ساختار که حکم و تقسیمات حکم را محور قرار داده است)، پیش‌تر نیز انجام شده است. علمای ما به ساختار زیاد اهمیت نمی‌دادند و آن محتوایی که سلف سابق بیان کرده‌اند را خیلی تغییر نمی‌دادند. البته کسانی مثل شهید مطهری و علامه طباطبایی هنرشان این است که به این مطالب شکلی بدهند؛ ولی هیچ مطلب جدیدی نیست. بنابراین تمام این مسأله محور اولین بحث است؛ این محور در همان تعریف اول اصول فقه هست؛ وقتی می‌گوییم قواعد استنباط احکام، یعنی حکم و تقسیمات آن. منتها گذشتگان وارد تقسیمات نشده‌اند؛ مثلاً آقای صدر و مظفر این تقسیمات را ذکر کرده‌اند یا این‌که بعد از مرحوم آخوند کسی که مقداری ساختار را تغییر داده محقق اصفهانی است. به هرصورت این تغییرات، تغییرات ماهوی نیستند؛ بلکه تغییرات شکلی و بحث‌های لفظی هستند. اولین بحث این است که محور را در نظر بگیریم.

نکته دیگری که اشاره کردند بحث اصول عامه است؛ درحالی‌&zwjz که ما در اصول گفتیم احکام عقلی اگر مفید قطع باشد به آن عمل می‌&zwjz کنیم؛ وگرنه هیچ ارزشی ندارند. ولی در اصول عامه به همان ظن اکتفا می‌&zwjz کنند.

حجت‌&zwjz الاسلام والمسلمین فاکر میبدی به عنوان ناقد دوم در این نشست بیان کرد: نقد بنده بیش‌&zwjz تر روی ساختار بحث است. آقای علیدوست اصول فقه را دانشی تعریف کرده‌&zwjz اند که از حکم شرعی و عوارض آن بحث می‌&zwjz کند؛ در صورتی که در دانش اصول فقه از منابع حکم شرعی بحث می‌&zwjz شود؛ نه از عوارض آن.

نکته بعدی این است که در طرح ایشان دو مرحله استنباط به عنوان استنباط اول و استنباط دوم مطرح شده و کشف حکم، میان این دو استنباط قرار گرفته که صحیح نیست؛ زیرا وقتی تمام مراحل استنباط انجام شده و به ماحصل استنباط و کشف رسیدیم، دیگر معنا ندارد کشف حکم میان دو استنباط قرار بگیرد. نکته دیگر این است که ایشان در بحث ضرورت تغییر در ساختار می‌&zwjz توانستند بیش‌&zwjz تر توضیح بدهند و بحث کنند. حذف و اضافه‌&zwjz ای که محور طرح ایشان است منعکس نشده است. ایشان به عنوان یک نظریه‌&zwjz پرداز مشخص نکرده‌&zwjz اند که کدام مباحث اضافه است و کدام اضافه نیست.

نکته بعدی در طرح ایشان، مباحثی است که اهل سنت به نوعی و فقه‌های شیعه به نوعی دیگر آن را مطرح کرده‌&zwjz اند؛ در صورتی که به نظر می‌&zwjz رسد بحث لفظی است و ماهیت یکی است. در این طرح به‌&zwjz نظر می‌&zwjz رسد اهتمام به احیای اصول اهل سنت مشاهده می‌&zwjz شود و این نکته حساسیت‌&zwjz برانگیز است. شاید بهتر باشد ادبیات بحث تغییر کند تا شائبه‌&zwjz ی احیای اصول فقه اهل سنت به وسیله یک فقیه اصولی شیعی پیش نیاید. نکته بعد در این طرح بازخوانی جایگاه قرآن در تشریع احکام است. جا داشت بیش‌&zwjz تر به این مطلب پرداخته شود. این‌&zwjz که روش استنباط چیست؟ چطور باید به استنباط حکم دست یابیم؟ مشکل اصولی از کجا شروع و به کجا ختم می‌&zwjz شود؟ مسیر مشخصی در طرح نیست که یک مجتهد از کجا شروع کند تا به یک حکم شرعی برسد. نکته بعد رقیابی هستند که ایشان برای نظریه‌&zwjz شان مطرح کرده‌&zwjz اند. ایشان دو رقیب برای نظریه مطرح کرده‌&zwjz اند؛ در حالی که نظریه فقط می‌&zwjz تواند یک رقیب داشته باشد و طرح دو رقیب استاندارد نیست.

نکته آخر هم این که روش ایشان در دستیابی به نظریه مبهم است.

سپس حجت‌&zwjz الاسلام والمسلمین اکبریان به عنوان ناقد سوم گفت: این طرح دو مشکل اساسی دارد. مشکل اول این که جایگاه فلسفه علم اصول در این طرح فراموش شده است. برای مثال مشخص نکرده‌&zwjz اند که برخی از مباحثی که در مبادی تصوری یا مبادی تصدیقیه یا مکتب‌&zwjz شناسی علم اصول که الآن در علم اصول به‌&zwjz صورت پراکنده وجود دارد را خارج نموده و به حوزه فلسفه علم اصول وارد کنیم؛ یا این‌&zwjz که مباحث مبادی تصوری و تصدیقیه و سایر مباحث - مثل روش‌&zwjz شناسی - که داخل حوزه فلسفه علم اصول است باید همین‌&zwjz طور پراکنده در علم اصول باقی بماند؟ بسیاری از مسائلی که در این طرح به‌&zwjz عنوان حرف نو مطرح شده و قائلند که باید داخل حوزه علم اصول باشد، در واقع این‌&zwjz ها فلسفه علم اصول است؛ یعنی یا جزو مبادی تصوریه علم اصول است (مانند حکم و اقسام حکم و تقسیمات آن) یا جزو مبادی تصدیقیه است (مانند شئون معصوم). در طرح مشخص نشده که نگارنده اصلاً چیزی به نام فلسفه علم اصول را قبول دارد یا خیر. آسیب دیگر مربوط به ادعای نگارنده در ارائه ساختار جدید است. در حالی که ایشان چیزی به نام ساختار ارائه نداده‌&zwjz اند. فقط بعضی موارد را اشاره‌&zwjz کرده‌&zwjz اند که کمتر بحث شده است.

نکته دیگر این‌&zwjz که ایشان معتقدند باید محور واحد در علم اصول وجود داشته باشد و آن محور کشف شریعت یا تحصیل عذر است. در صورتی که کشف شریعت مربوط به فقه است. اصول فقه از ابزار کشف صحبت می‌&zwjz کند. اگر معتقد باشیم که مراد نگارنده همان ابزار کشف شریعت است به این نتیجه می‌&zwjz رسیم که این حرف جدید و نویی نیست. نکته دومی که در محور اول ایشان مشکل ایجاد می‌&zwjz کند این است که اگر ابزار کشف شریعت یا تحصیل عذر را محور اصول قرار بدهیم پس جایگاه دفتر دوم کجاست؟ دفتر دوم درباره وظایف بیانگران شریعت است و این چه ارتباطی با کشف شریعت دارد؟ در علم اصول ما باید وظایف فقیه را بنویسیم که باید هنگام کشف شریعت از چه ابزاری استفاده کند. این مسأله که مبینان شریعت چه وظایفی دارند تا به کشف شریعت بپردازند، داخل محور ایشان قرار نمی‌&zwjz گیرد؛ در واقع ماهیت دفتر دوم ایشان داخل علم اصولی که ایشان بیان فرموده‌&zwjz اند نیست.

مسأله بعدی این است که مباحث مطرح شده در طرح ایشان درباره عقل و قرآن و سنت و منابع و منبع‌&zwjz واره‌&zwjz ها و حکم مسائلی نیست که در حکم یک ساختار اضافه شده باشد ایشان مدعی هستند این

موارد کم بحث شده است که می‌تواند بیشتر بحث بشود. ولی این ساختار جدید نیست. گاهی در برخی مباحثشان هم خلط‌ها می‌گرفته است؛ جایی که درباره کلام معصومان گفته‌اند؛ کلام معصومان کلام واحد یا کلام متعدد؛ این نکته را در هر دو دفتر آورده‌اند؛ یا این‌ها؛ که قرآن یک متن نوشتاری است یا گفتاری؛ در هر دو دفتر آمده. دفتر دومشان فقط وقتی به درد فقیه می‌خورد که به دفتر اول برگردد. این‌ها؛ که مباحث کلامی میان شریعت چه شأنی دارند و چطور حرف می‌زنند فی حد نفسه از مباحث کلامی است و نهایتاً می‌توان آن را جزو مبادی تصدیقه علم اصول قرار داد که باید در فلسفه علم اصول از آن بحث کرد. ایشان فلسفه علم اصول را در طرح خودشان نادیده گرفته‌اند؛ بسیاری از مباحثی که اصولیان تلاش می‌کنند آن را تهذیب کنند و جایگاه منطقی خودش را به آن بدهند ایشان در طرحشان دوباره آن را در علم اصول آورده‌اند.

در انتها حجت‌الاسلام والمسلمین قدوسی به عنوان ناقد چهارم در این نشست عنوان کرد: در ابتدا ما باید اصول را تعریف و موضوع آن را مشخص کنیم. در طرح آقای علیدوست آمده که می‌توان برخی از این مسائل پیشنهادی را در دانش دیگری مطرح کرد؛ مانند فلسفه فقه، فلسفه علم اصول و نیازی به طرح آن در اصول فقه نیست. در صورتی که باید ابتدا موضوع اصول مشخص بشود؛ چون موضوع، محور مسأله است. تا محور نباشد نمی‌توانیم ساختار بدهیم.

سؤال این است که ما در اصول قرار است چه کاری انجام بدهیم؟ می‌خواهیم از منابع استنباط سخن بگوییم یا قرار است از قواعد استنباط از نص سخن بگوییم؟ نص ما کتاب و سنت است. ما قرار است درباره فرمول و روش استنباط از ادله صحبت کنیم یا قرار است در عین حالی که از قواعد بحث می‌کنیم در صورت وجود نص از قواعد کاربردی در حین استنباط که فقیه به آن نیازمند است نیز صحبت کنیم. اگر نص ما سنتی و روایی باشد و بخواهیم از آن استنباط کنیم، در درجه اول باید مشخص بشود که روایت معصوم آیا در گستره سنت قرار دارد؟ آیا کلام صحابی در گستره سنت قرار دارد؟ آیا قرآن تحریف شده است؟ به عنوان یک مبنا و پیش فرض این بحث باید روشن شود. این بحث‌ها جزو مبانی است. ما مبانی را در سه بحث مطرح کرده‌ایم: الف) مبانی مشترک بین کتاب و سنت؛ ب) مبانی مختص به حدیث؛ ج) مبانی مختص به قرآن.

این بحث هرمنوتیکی است؛ بحثی که هایدگر و گادامر به آن می‌پردازند. آن‌ها بر این عقیده‌اند که اگر خود متلکم بعد از هزار سال به نص خودش مراجعه کند، ممکن است فهم جدیدی از آن نص به دست بیاورد. هر کس با پیش‌فرض‌ها؛ هایدگر و گادامر با نصی برخورد کند، ممکن است چیزی از آن بفهمد که همان درست است؛ یعنی به یک نسبت مطلق قائل هستند. پس آیا موضوع علم اصول، منبع اثبات شریعت و منبع حکم کتاب است و سنت و عقل و اجماع یا منابع دیگری که اهل سنت مطرح می‌کنند و ما قبول نداریم؛ مانند قواعد استظهار و استنباط از نص در صورت وجدان نص و قواعد تعیین تکلیف مکلف در صورت فقدان نص.

درواقع اصول عملیه تعیین تکلیف مکلف می‌کند در صورت فقدان نص؛ یا نه؛ این دو به اضافه مبانی. حال اگر این سه کنار هم قرار بگیرند، بنابراین تعریف و عبارت ما چگونه باشد بحث دیگری است؛ اگر ما این را به عنوان تعریف علم اصول پذیرفتیم، بایستی از قواعد، مبانی و منابع بحث شود.

بحث دیگر مقارنه‌ای کردن است. آیا اصول ما باید مقارنه‌ای باشد یا نباشد. اگر بخواهیم مقارنه‌ای بحث کنیم و از منابع و مبانی و قواعد استظهار، نتیجه این می‌شود که بسیاری از مباحث ارائه‌شده در طرح بایستی در اصول فقه بحث بشود.

بحث بعدی منطق فهم حدیث است. بسیاری از مبانی مربوط به سنت در این کتاب‌ها آمده و همین مطالبی است که آقای علیدوست به آن‌ها اشاره‌ کرده‌اند. اگر ایشان خودشان ساختاری و تعریفی ارائه می‌کردند تا محور مباحث اصول مشخص بشود، ما می‌توانستیم اظهار نظر کنیم که آیا چیزی باقی می‌ماند که ما آن را به عنوان یک نظریه و ساختار جدید بپذیریم یا نه؟